بامداد روشن زنده است!

احمد شاملو، شاعر زندگی و حماسه، سرانجام در پی جدالی طولانی با بیماری درگذشت. نام وی بر رفیع‌ترین جایگاه در زبان و ادبیات معاصر ایران حک شده است. شاملو، در شعر و زندگی هوای تازه بود: نوآور و بی‌پروا، رند و نافرمان. که با زبانی گزنده و صریح و بی‌تعارف صاحبان قدرت را به هیچ می‌گرفت. شعر شاملو، قطعنامه بود. دشنه ای بود که با قاطعیت فرود می‌آمد و نقاب از چهره گزمه‌گان و پااندازان و دلقکان سیاسی می‌درید. دو نسل از مبارزان انقلابی در سنگر نبرد مسلحانه با ارتجاع سلطنتی و اسلامی، شعر شاملو را زمزمه کردند و ماشه را محکمتر فشردند. دو نسل از زندانیان سیاسی با چراغ نازلی و کاشفان فروتن شوکران، دهلیزهای شکنجه و میدان های اعدام را روشن کردند.

شعر و اندیشه شاملو بازتاب تحولات عظیمی بود که در قرن گذشته، جامعه و جهان را به لرزه درآورد. به پیش می‌جهید و عقب می‌نشست، اوج می‌گرفت و فرود می‌آمد. گاه با هلهله ای پر امید، جهان را پر می‌کرد و گاه تراژدی شکست و خیانت را از حنجره نومیدی فریاد می‌زد. تندباد ۲۸ مرداد ۳۲، امید به انقلاب و اعتماد به حرکت دورانساز توده ها را برای همیشه در دل بسیاری از شاعران هم‌نسل شاملو خاموش کرد. اما وی از حرکت راهگشای انقلابیان جوان در سالهای ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ که علیه رژیم آمریکائی شاه سلاح برداشتند، تاثیر گرفت. گرد و غبار شکست و نومیدی را از شعر خود زدود و جوانی و شادابی را به آن بازگرداند.

انقلاب ۵۷، شاملو را همانند تمامی روشنفکران متعهد و مردمی و پیشرو، با یک واقعیت متضاد روبرو کرد: به میدان آمدن توده های میلیونی با خواست رهائی از زنجیر ستم و استثمار، سوار شدن مرتجعین اسلامی بر امواج انقلاب و شکل گرفتن رژیم تبهکاری که پایه‌هایش را بر تیغ آخته و توهمات مذهبی رایج در جامعه استوار کرده بود. این واقعیت، ذهن بسیاری از روشنفکران را معوج کرد. بودند کسانی که هرگونه اعتماد و اعتقاد به دورانسازی توده های خلق را از دست دادند. و بودند کسانی که بلندپروازی را کنار گذاشتند، شعر و ادبیات را به پستوهای خودسانسوری، یا برج‌های عاج فرمالیستی کشاندند و مسالمت جوئی پیشه کردند. اما شاملو همچنان نافرمان و مردمی باقی ماند، با عینک تجربه و درک دیالکتیکی از تاریخ به شکست و عقبگرد انقلاب ۵۷ نگریست و اعلام کرد:

من هم دست توده ام
تا آن دم که توطئه می‌کند گسستن زنجیر را
تا آن دم که زیر لب می‌خندد
دلش غنج می‌زند
و به ریش جادوگر آب دهن پرتاب می‌کند....

آری شاملو، هم‌دست استوار و روشن‌بین مبارزات توده ها بود. شاملو نسبت به عوامفریبی‌ها و رنگ عوض کردن‌های جناح‌های هیئت حاکمه اسلامی هشدار می‌داد و سایر روشنفکران و ادیبان مخالف رژیم را از افتادن به دام بازی‌های حکومتیان و فراموش کردن منافع اساسی توده های مردم بر حذر می‌داشت.

اندیشه شاملو همانند شعرش از مرزهای یک کشور و یک ملت عبور می‌کرد. وی خود را شهروند جهان می‌دانست. شاملو با علاقه و دقت تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشورهای مختلف را دنبال می‌کرد، چرا که به درستی به همسرنوشتی توده های محروم از هر رنگ و نژاد معتقد بود، به ضرورت رزم مشترک و جهانی ستمدیدگان همه کشورها باور داشت. پائیز سال ۱۳۷۱، زمانی که آبیمال گوسمان (رفیق گونزالو)، صدر حزب کمونیست پرو به اسارت رژیم مرتجع و آمریکائی فوجیموری درآمد و یک کارزار بین‌المللی برای نجات جان وی به ابتکار مائوئیستهای انقلابی برپا شد، شاملو به محض اطلاع از این کارزار موافقت خود را با آن اعلام کرد و گفت: با کمال میل فراخوان این کارزار را امضاء می‌کنم. شاملو با این کار، مشوق و محرک بسیاری از اهل شعر و هنر در جامعه تبعیدیان ایرانی شد تا از این کارزار انترناسیونالیستی و انقلابی پشتیبانی کنند.

اینک جسم شاملو در نبردی نابرابر و محتوم با مرگ، شکست را پذیرا شده است. اما روحیه جوان و سرزنده شاملو در آثارش به نسل امروز و نسل‌های فردا لبخند می‌زند، آنان را برمی انگیزد و به در هم شکستن دیوارهای کهنه سنت و ارتجاع و انجماد فکری و عملی فرامی‌خواند. شاملو در راهگشائی‌ها و نوآوری‌ها و نافرمانی‌هایش زنده است.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) ــ ۳ مرداد ۱۳۷۹

www.iranarchive.com